گزارش

حذف ونس از پرونده ایران و انهدام رادار آمریکا در بحرین
روایت «شرق» از نشانه‌های تازه در تغییر معادلات تهران و واشینگتن

معمای جنگ سوم

مالک مصدق: تحولات تازه در پرونده تقابل ایران و آمریکا، در حالی از افزایش تنش‌های نظامی و تهدیدهای متقابل حکایت دارد که هم‌زمان نشانه‌های متفاوت و حتی متناقضی از وضعیت مسیر دیپلماسی میان دو کشور منتشر شده است. از یک سو، گزارش پولیتیکو از تصمیم دونالد ترامپ برای کنارگذاشتن جی‌دی ونس، معاون رئیس‌جمهور آمریکا، از نقش مذاکراتی خود در پرونده ایران حکایت دارد و از سوی دیگر، وال‌استریت‌ژورنال مدعی شده که ونس در حال بررسی احتمال برگزاری مذاکرات مستقیم و حضوری با محسن رضایی، دبیر شورای عالی امنیت ملی ایران، است و به ادعای این روزنامه، دیدار مذکور هنوز در مراحل اولیه بررسی قرار دارد و زمان مشخصی برای آن تعیین نشده است. این دو روایت در کنار اظهارات اخیر ترامپ درباره تمرکز بر دستیابی به توافق با ایران، موضع‌گیری‌های محسن رضایی درباره نبود هرگونه مذاکره با واشینگتن و تأکید بر ضرورت تحقق هفت شرط ایران پیش از بازگشت به میز گفت‌وگو، تصویری پیچیده از وضعیت کنونی مناسبات تهران و واشینگتن ترسیم می‌کند. در این میان، اظهارات حسین طائب، رئیس سازمان بسیج، درباره انتقال پاسخ «نه» ایران به پیام آمریکایی‌ها از طریق روسیه نیز بر ابهامات موجود افزوده است. هم‌زمان، تحولات میدانی نیز از ادامه فضای تقابل حکایت دارد. سپاه پاسداران از انهدام رادار هشدار اولیه آمریکا در بحرین در پاسخ به حمله به یک دکل مخابراتی در سیریک خبر داده و فرماندهان نظامی هم از گسترش دامنه احتمالی حملات سخن گفته‌اند و دونالد ترامپ نیز ضمن تأکید بر تمایل خود به توافق، تهدیدهای نظامی علیه ایران را کنار نگذاشته است. در طرف مقابل، گزارش یدیعوت آحارونوت از ترجیح ارتش اسرائیل برای پرهیز از یک رویارویی فوری و ضرورت هماهنگی سیاسی و نظامی پیش از هرگونه اقدام جدید علیه ایران حکایت دارد. در همین حال، اسرائیل‌هیوم پنجشنبه گذشته خبر داد جلسه توجیهی امنیتی‌ای از سوی بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل و گای مارکیزانو، دبیر نظامی او با درجه سرلشکری، برای گادی آیزنکوت، رئیس حزب «یشار» برگزار شد. در این جلسه، آیزنکوت در جریان چالش‌های امنیتی و سیاسی پیش‌روی دولت اسرائیل در مقطع کنونی قرار گرفت. دو طرف همچنین توافق کردند که در صورت نیاز، به تبادل و ارائه به‌روزرسانی‌های اطلاعاتی به یکدیگر ادامه دهند. بنابراین، به باور طیفی از ناظران، دیدار ظاهرا سازنده نتانیاهو و رقیب سیاسی‌اش آیزنکوت، قرینه دیگری مبنی بر قریب‌الوقوع‌بودن ازسرگیری جنگ است. مجموع این تحولات نشان می‌دهد پرونده ایران در شرایطی میان فشار نظامی، محاسبات سیاسی، اختلاف‌نظرهای احتمالی در واشینگتن و تلاش‌های دیپلماتیک منطقه‌ای قرار گرفته است که هنوز نمی‌توان از شکل‌گیری یک مسیر مشخص و قطعی برای مذاکرات سخن گفت.

انهدام رادار آمریکا در بحرین؛ پاسخ سپاه به حمله به تأسیسات مخابراتی سیریک و هشدار درباره گسترش دامنه تقابل

یکی از مهم‌ترین تحولات میدانی اعلام‌شده در هفته‌های اخیر ناظر بر اطلاعیه شماره ۲۲ روابط‌عمومی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درباره هدف قرارگرفتن رادار هشدار اولیه آمریکا در جزیره بحرین است. بر اساس این اطلاعیه، نیروی هوافضای سپاه در پاسخ به تجاوز هوایی دشمن به یک دکل مخابراتی در منطقه سیریک، رادار هشدار اولیه آمریکا در بحرین را هدف قرار داده و منهدم کرده است. سپاه در این اطلاعیه، اقدام انجام‌شده را پاسخی به حمله صورت‌گرفته علیه زیرساخت مخابراتی سیریک توصیف کرده و آن را هشداری جدی به طرف مقابل برای پایان‌دادن به آنچه شیطنت‌های هوایی و قاچاق نفت در تنگه هرمز خوانده، دانسته است. همچنین در این بیانیه تصریح شده که در صورت تکرار تخلفات و تجاوزها، نیروی هوافضای سپاه برای مقابله بدون مرز در آماده‌باش کامل قرار دارد. نکته مهم در این اطلاعیه، پیوندی است که سپاه میان تحولات نظامی و وضعیت تردد نفتکش‌ها در تنگه هرمز برقرار کرده است. در واقع، پیام اعلام‌شده صرفا به پاسخ نظامی به حمله سیریک محدود نمی‌شود، بلکه در آن به صراحت نسبت به ادامه اقدامات مرتبط با تردد و انتقال نفت نیز هشدار داده شده است. سپاه همچنین شرکت‌هایی را که به گفته این نهاد تحت تأثیر طرف مقابل قرار بگیرند، به مواجهه با تنبیهات جدی‌تر تهدید کرده است. این موضع‌گیری در شرایطی مطرح می‌شود که تنگه هرمز همچنان یکی از مهم‌ترین نقاط حساس در معادلات امنیتی و اقتصادی منطقه محسوب می‌شود و هرگونه اختلال در وضعیت عبور نفتکش‌ها می‌تواند پیامدهایی فراتر از محدوده جغرافیایی خلیج فارس داشته باشد. در همین چارچوب، اظهارات مصطفی ایزدی، جانشین فرمانده کل سپاه نیز شایان توجه است. او در گفت‌وگو با شبکه المیادین اعلام کرده است دامنه حملات احتمالی ایران در رویارویی جدید صرفا به منطقه و سرزمین‌های اشغالی فلسطین محدود نخواهد بود و می‌تواند خارج از محدوده منطقه را نیز در بر بگیرد. ایزدی تأکید کرده است که ایران در مقایسه با گذشته آمادگی بیشتر، توان عملیاتی بالاتر و امکانات گسترده‌تری برای اجرای عملیات‌های دردناک علیه دشمن دارد. او همچنین در اظهارات دیگری گفته است نیروهای مسلح ایران در برابر هر سطح و هر نوع تهدید، پاسخ فوری، اثرگذار و پشیمان‌کننده‌ای خواهند داد و بدون محدودیت جغرافیایی با دشمن روبه‌رو خواهند شد. جانشین فرمانده کل سپاه در سخنان خود، علاوه بر تأکید بر توان نظامی ایران، به نقش جبهه مقاومت و حمایت تهران از حزب‌الله لبنان نیز اشاره کرده است. او با تمجید از عملکرد رزمندگان حزب‌الله در برابر رژیم صهیونیستی، بر ادامه حمایت ایران از مردم لبنان تأکید کرده است. این اظهارات در مجموع نشان‌دهنده تلاش مقام‌های نظامی ایران برای انتقال این پیام است که هرگونه رویارویی جدید، لزوما در همان محدوده جغرافیایی و با همان الگوی قبلی باقی نخواهد ماند. البته این سخنان را باید در چارچوب موضع‌گیری رسمی فرماندهان نظامی ارزیابی کرد و نباید آن را به‌منزله اعلام قطعی جزئیات یک عملیات مشخص تلقی کرد.

ونس؛ از حذف ناگهانی از پرونده ایران تا احتمال مذاکره مستقیم با محسن رضایی

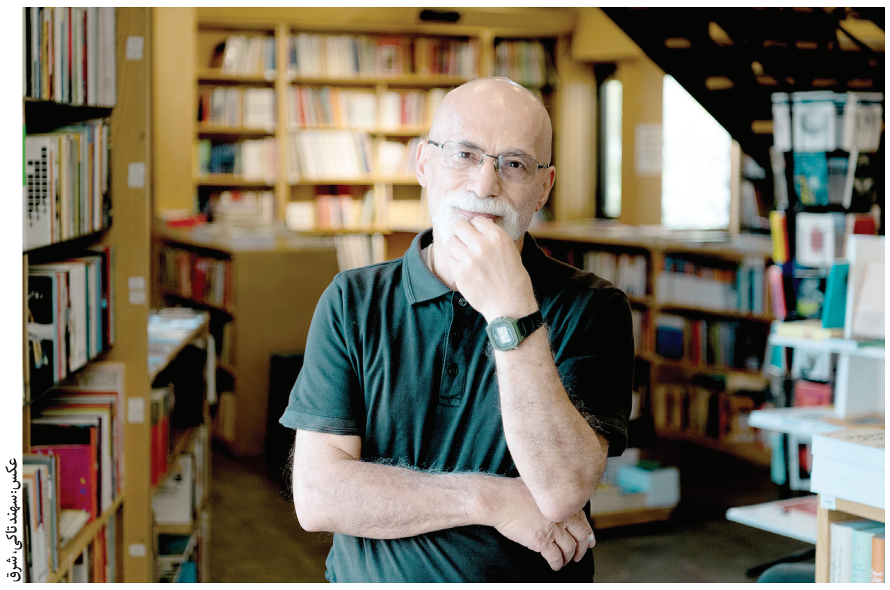
مهم‌ترین و در عین حال پیچیده‌ترین بخش تحولات سیاسی اخیر، به وضعیت جی‌دی ونس، معاون اول ترامپ، در پرونده ایران مربوط می‌شود؛ شخصیتی که گزارش‌های منتشرشده درباره نقش او، طی مدت کوتاهی از کنار گذاشته‌شدن از مذاکرات تا احتمال هدایت دوباره گفت‌وگوها و حتی برگزاری دیدار مستقیم با یک مقام ارشد ایرانی تغییر کرده است. نخستین روایت را پولیتیکو منتشر کرده است. این رسانه گزارش داد دونالد ترامپ روز پنجشنبه اعلام کرده ونس را از نقش خود در مذاکرات مربوط به ایران کنار می‌گذارد. طبق این گزارش، این تصمیم پس از آن مطرح شد که معاون رئیس‌جمهور آمریکا در هفته گذشته جنگ طولانی‌مدت با ایران را یکی از عوامل اصلی شکست سنگین جمهوری‌خواهان در انتخابات میان‌دوره‌ای دانست. پولیتیکو در گزارش خود به پیام ترامپ در شبکه اجتماعی تروث‌سوشال اشاره کرده است؛ پیامی که در آن رئیس‌جمهور آمریکا از ونس خواسته تمام تمرکز خود را بر مقابله با فساد ادعایی و جرائم در شهرها و ایالت‌های تحت مدیریت دموکرات‌ها معطوف کند. ترامپ در این پیام، از ایالت‌هایی مانند مینه‌سوتا، کالیفرنیا و ایلینوی نام برده و مدعی شده است این مناطق با فساد و نابسامانی گسترده روبه‌رو هستند. او همچنین تصریح کرده که آمریکا دیگر به توافق با ایران نیازی ندارد و مدعی شده است واشینگتن پول ایران و تنگه این کشور را در اختیار گرفته است. اهمیت این موضع‌گیری زمانی بیشتر می‌شود که به سابقه نقش ونس در مذاکرات تهران و واشینگتن توجه کنیم. او طی بهار و تابستان در گفت‌وگوهای مربوط به پایان جنگ نقشی محوری داشت و در ماه آوریل نیز با هدف پایان‌دادن به جنگ به پاکستان سفر کرد؛ هرچند مذاکرات آن زمان در نهایت بدون نتیجه پایان یافت.

گزارش کامل را در سایت شرق بخوانید

از تجربه جنگ ۸ ساله تا تحولات جنگ ۴۰ روزه؛ بازاندیشی در معادلات جنگ و صلح با محمد درودیان

جنگ کجا باید تمام شود؟

درودیان: استراتژی تسلط بر تنگه هرمز و کسب امتیاز از پیامدهای آن برای پایان‌دادن به جنگ، استراتژی درستی بوده است


عکس: سهند تاکی، شرق

عبدالرحمن فتح‌الهی: تجربه جنگ هشت‌ساله ایران و عراق، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مقاطع تاریخ معاصر ایران، درس‌های ارزشمندی درباره ابعاد نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جنگ و ضرورت حفظ صلح به همراه داشته است. تحولات جنگ‌های ۱۲روزه و ۴۰روزه نیز نشان داد که ماهیت منازعات در جهان امروز دستخوش تغییرات بنیادین شده و مؤلفه‌هایی همچون فناوری‌های نوین، جنگ ترکیبی، بازدارندگی، قدرت رسانه‌ای و معادلات منطقه‌ای، نقشی تعیین‌کننده در سرنوشت درگیری‌ها ایفا می‌کنند. بازخوانی این تجربه‌ها فرصتی برای بازاندیشی در مفهوم امنیت، قدرت و دیپلماسی فراهم می‌آورد؛ فرصتی برای شناخت بهتر واقعیت‌های جنگ معاصر، ارزیابی ظرفیت‌های ملی و تبیین راهبردهایی که بتوانند از تکرار منازعات پرهزینه جلوگیری کرده و زمینه‌ساز صلحی پایدار و مبتنی بر منافع ملی باشند. از همین منظر، فرصتی فراهم آمد تا در گفت‌وگویی تفصیلی با محمد درودیان، تاریخ‌نگار و پژوهشگر حوزه جنگ، به واکاوی ابعاد و پیامدهای این تحولات بپردازیم. در این گپ‌وگفت، با اتخاذ رویکردی تطبیقی و با تکیه بر تجربه تاریخی جنگ هشت‌ساله، تلاش کرده‌ایم ضمن بازخوانی تحولات و درس‌آموخته‌های آن دوران، مختصات جنگ‌های ۱۲روزه و ۴۰روزه را بررسی کنیم و چشم‌انداز پیش‌روی ایران در فضای جنگی فعلی را از منظر معادلات قدرت، راهبردهای امنیتی، بازدارندگی و الزامات صلح مورد تأمل و ارزیابی قرار دهیم.

●●●

جناب درودیان، آقای عباس ملکی، از اعضای تیم مذاکره‌کننده درباره قطع‌نامه ۵۹۸، به‌تازگی به این نکته اشاره کرده‌اند که در آن مقطع، هیچ‌یک از اعضای تیم مذاکره‌کننده به خیانت متهم نمی‌شدند. به نظر می‌رسد یکی از برداشت‌هایی که از سخنان ایشان می‌توان داشت، همین موضوع باشد. از منظر تاریخی و سیاسی، این گزاره چه معنایی دارد؟ با توجه به شرایط کنونی، مسئله مذاکره، اصل مذاکره با دشمن و تلاش‌های دیپلماتیک برای پایان‌دادن به جنگ، آیا واقعا در آن مقطع چنین فضایی وجود داشت؟

به نظر من، استفاده از تعابیری مانند «خیانت» برای توصیف این مسائل، تعبیر مناسبی نیست؛ اما حالا که این موضوع مطرح شده است، می‌توانیم آن را از منظر تاریخی بررسی کنیم. به‌طور کلی، دوره جنگ را باید به دو مقطع تقسیم کرد. در مقطع نخست، یعنی دوره بنی‌صدر، استفاده از اتهام خیانت کاملا رایج بود. حتی امروز نیز در ادبیات سیاسی، همچنان بنی‌صدر را به خیانت متهم می‌کنند و بخشی از این اتهامات به مسائل مختلف مربوط می‌شود که یکی از آنها مذاکره است. به یاد دارم که در همان مقطع، در سپاه نگرانی‌هایی وجود داشت مبنی بر اینکه ممکن است بنی‌صدر به سمت خیانت حرکت کند. یکی از نمودهای این نگرانی، موضع‌گیری‌هایی بود که در قالب بیانیه‌های مختلف مطرح می‌شد؛ ازجمله بیانیه مشهور «جنگ تحمیلی، صلح تحمیلی». در آن مقطع، بنی‌صدر را متهم می‌کردند که درصدد تحمیل صلح است؛ با این استدلال که همان‌گونه که عراق جنگ را به ما تحمیل کرده، اکنون او نیز درصدد تحمیل صلح است. حتی تعیین شرایط صلح و اینکه اساسا تحت چه شرایطی باید وارد مذاکره برای پایان‌دادن به جنگ شد، در دولت مرحوم شهید رجایی نیز متأثر از همین نگرانی‌ها بود؛ نگرانی از اینکه مبادا بنی‌صدر شرایطی را تعیین کند و کشور را به سمت صلحی سوق دهد که در نهایت بر ما تحمیل شود. بنابراین، معتقدم این مسائل در همان مقطع نیز وجود داشت. اما درباره دوره‌ای که آقای ملکی به آن اشاره می‌کند، یعنی دوره تصویب قطع‌نامه ۵۹۸، نکته اساسی دیگری وجود دارد. قطع‌نامه ۵۹۸ در سال ۱۳۶۶ مطرح شد؛ یعنی هفت سال از آغاز جنگ گذشته بود. در آن مقطع، جامعه انتظار داشت جنگ به پایان برسد و چشم‌اندازی برای آینده وجود داشته باشد. به همین دلیل، جامعه از مذاکره حمایت می‌کرد. امروز نیز معتقدم بخشی از جریان‌های سیاسی از مذاکره حمایت می‌کنند؛ هرچند ممکن است صدای آنها به اندازه برخی جریان‌های مخالف بلند نباشد یا به دلایلی مواضع خود را آشکارا بیان نکنند. در مقابل، عده‌ای که صدای بلندتری دارند، با مذاکره مخالفت کرده و از تعابیری مانند خیانت استفاده می‌کنند. بنابراین، به اعتقاد من، این مسئله پدیده‌ای غیرطبیعی نیست. ضمن اینکه از نظر مفهومی نیز باید به این نکته توجه کرد که وقتی جامعه با پدیده‌ای جنایت‌بار، مانند حادثه میناب، ترور رهبران، فرماندهان و دانشمندان خود به‌عنوان سرمایه‌های کشور مواجه می‌شود، به‌سادگی نمی‌تواند به سمت مذاکره حرکت کند؛ به‌ویژه آنکه در شرایط کنونی، کشور دو بار در وضعیت مذاکره قرار داشته و در حال حل‌وفصل مسئله بوده، اما در میانه مذاکرات مورد حمله قرار گرفته است. بنابراین، معتقدم بخشی از این مسائل طبیعی است. اساسا جنگ نخستین کاری که انجام می‌دهد، دگرگون‌کردن مفاهیم است. جنگ مفاهیمی مانند مصالحه و صلح را لگدمال می‌کند و در واقع فرهنگ عمومی جامعه را نیز به‌طور کلی تغییر می‌دهد.

می‌خواهم در همین‌جا نکته‌ای را مطرح کنم. اگر معتقدید حوادثی مانند واقعه میناب و ترورهایی که رخ داده و از سوی دیگر تجربه مذاکراتی که در میانه آنها با حمله نظامی مواجه شدیم، بر شکل‌گیری فضای اجتماعی و دشواری حرکت به سمت مذاکره تأثیرگذار است، در دوره جنگ با عراق نیز با حجم بسیار گسترده‌تری از جنایت و ویرانی مواجه بودیم. استان‌های مختلف کشور ویران شده و نزدیک به ۳۰۰ هزار نفر از هم‌وطنان ما به شهادت رسیده بودند. در آن مقطع نیز مذاکرات ادامه داشت، در حالی که جنگ همچنان جریان داشت. با توجه به این شرایط، آیا نباید در نهایت در مقطعی وارد مذاکره می‌شدیم؟

بحث ما در حال حاضر این نیست که مذاکره انجام بشود یا نشود؛ مسئله‌ای که وجود دارد، این است که شما گزاره‌ای را مطرح کردید و من می‌خواهم بررسی کنم که آیا این گزاره از نظر تاریخی درست است یا خیر. معتقدم این گزاره محل اشکال است و توضیحاتم را نیز در همین زمینه ارائه کردم. اما اینکه حالا مذاکره انجام بدهیم یا انجام ندهیم و آیا می‌توان بر اساس این دلایل وارد مذاکره شد یا خیر، بحث دیگری است.

در گفت‌وگوی قبلی، قول گرفتم که درباره نهضت آزادی نیز با شما صحبت کنم و قرار بود به این موضوع بپردازیم؛ موضوعی که به نظر می‌رسد با شرایط و فضای کنونی نیز ارتباط پیدا می‌کند. به تعبیر خودتان، در مقاطعی جریان‌های سیاسی مختلفی ممکن است به دیدگاه‌های مشابهی برسند. برای مثال، امروز شاهدیم که افرادی مانند آقای خاتمی و آقای قالیباف در یک بزنگاه تاریخی، درباره مسئله مذاکره به دیدگاه‌هایی نزدیک به یکدیگر رسیده‌اند. از سوی دیگر، برخی تحولات و موضع‌گیری‌ها ما را به یاد نهضت آزادی می‌اندازد؛ جریانی که تقریبا از همان روزهای نخست جنگ و به‌طور مشخص پس از عملیات آزادسازی خرمشهر، پیگیر مذاکره و پایان‌دادن به جنگ بود. در همین چارچوب، می‌توان به کنگره اسفند ۱۳۶۴ نهضت آزادی، شروطی که در آن مقطع برای مذاکره مطرح شد و مباحث پیرامون آن اشاره کرد. اکنون نیز مجموعه‌ای از این مسائل و شروط دوباره مطرح شده‌اند؛ حتی گفته می‌شود از میان مفاد مطرح‌شده، دست‌کم ۱۱ ماده به نفع ایران بوده است. با توجه به این پیشینه، چه اتفاقی در حال رخ‌دادن است؟ اگر بخواهیم بازخوانی تاریخی و نسبتا جامعی از مواضع نهضت آزادی و شروطی که این جریان برای مذاکره مطرح می‌کرد، داشته باشیم، از منظر شما صورت‌بندی سیاسی نیروهای مختلف برای پایان‌دادن به جنگ در شرایط کنونی چگونه قابل تحلیل است؟

من معتقدم باید دو مسئله را از یکدیگر تفکیک کنیم؛ هم در گذشته و هم در شرایط امروز. البته این دو مسئله با یکدیگر ارتباط دارند، اما نباید آنها را یکی دانست. مسئله نخست، اختلاف‌نظرهایی است که در درون ساختار سیاسی درباره جنگ، صلح و مذاکره وجود دارد. مسئله دوم، دیدگاه‌هایی است که خارج از ساختار سیاسی، در میان اپوزیسیون و جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور، درباره این موضوعات مطرح می‌شود. نهضت آزادی، به یک اعتبار، مانند سازمان مجاهدین خلق یا جریان جبهه ملی، یک جریان و حزب سیاسی بوده است. ما می‌توانیم این حزب سیاسی و دیدگاه‌هایش را از منظر سیاسی نقد کنیم؛ اما مواضع نهضت آزادی را نباید در مقایسه با مواضع آقای قالیباف یا نزدیک‌شدن دیدگاه‌های آقای قالیباف و آقای خاتمی انجام داد، چون ارتباطی با هم ندارند. این افراد بخشی از ساختار سیاسی هستند و به نظر من، موقعیت و جایگاهشان با نهضت آزادی متفاوت است. به اعتقاد من، نهضت آزادی را از سه جهت اساسی می‌توان نقد کرد. من در نامه‌هایی که خطاب به مرحوم آقای یزدی نوشته‌ام و در سایت ایرانیان منتشر شده است و همچنین در گفت‌وگوهایی که داشته‌ام و مطالبی که در کتابم نوشته‌ام، به این موضوع پرداخته‌ام. از نظر من، نهضت آزادی در برخی مسائل اساسی، بیش از آنکه بر مبنای مصالح ملی موضع‌گیری کند، مواضع سیاسی و حزبی اتخاذ کرده است. برای نمونه، نهضت آزادی همواره مطرح می‌کرد که تصرف سفارت آمریکا موجب وقوع جنگ شد؛ در حالی که اسناد منتشرشده و کتابی که مارک کافروفسکی منتشر کرده و من نیز با او گفت‌وگو داشته‌ام، نشان می‌دهد که عراق پیش از تصرف سفارت آمریکا در تابستان سال ۱۳۵۸، در پی حمله به ایران بوده است. حتی آمریکایی‌ها نیز به ایران اطلاع داده بودند که عراق قصد حمله دارد. بنابراین، اگر بخواهیم اراده عراق برای آغاز جنگ را بررسی کنیم، باید توجه داشته باشیم که این اراده پیش از تصرف سفارت در ۱۳ آبان سال ۱۳۵۸ آمریکا وجود داشته است.

یعنی تصرف سفارت در وقوع جنگ تأثیرگذار نبود؟

تأثیر داشت، اما نهضت آزادی هیچ‌گاه این دو مسئله انگیزه عراق و تأثیر تصرف سفارت آمریکا را از یکدیگر تفکیک نکرد. موضوع دیگر، مسئله ادامه جنگ پس از آزادسازی خرمشهر است. من در مقطعی نزد مرحوم آقای یزدی رفتم تا درباره دیدگاه‌های نهضت آزادی در این زمینه پرس‌وجو کنم. ایشان دو یا سه نامه را که مرحوم بازرگان با دست‌خط خود برای امام نوشته بود، در اختیار من قرار داد. من از ایشان پرسیدم آیا سندی در اختیار دارید که نشان دهد هم‌زمان با تصمیم‌گیری درباره ادامه جنگ، موضع نهضت آزادی نیز مشخص و اعلام شده باشد؟ در پاسخ، سندی در این زمینه ارائه نشد. به عبارت دیگر، تا یک سال پس از آزادسازی خرمشهر، هیچ سندی وجود نداشت که نشان دهد نهضت آزادی در همان مقطع موضعی در مخالفت با ادامه جنگ اتخاذ کرده باشد. اگر کسی سندی در این زمینه دیده است، می‌تواند ارائه کند. تنها سندی که به‌صورت آشکار از سوی این جریان منتشر می‌شود، این است که نهضت آزادی در وقوع جنگ نقشی نداشته است. بنابراین، معتقدم موضع نهضت آزادی را باید به‌عنوان موضع یک جریان سیاسی، در کنار مواضع سایر جریان‌های سیاسی بررسی کرد.

ولی وزن بالایی داشت؟

البته این جریان از وزن و جایگاه خاصی برخوردار بود که به اعتقاد من، این جایگاه دو دلیل داشت. نخست اینکه در یک دوره، دولت در اختیار این جریان بود و به همین دلیل باید درباره عملکرد آن دوره پاسخ‌گو باشد. اساسا باید پرسید چرا جنگ اتفاق افتاد و چرا وقوع آن پیش‌بینی نشد؟ اینها مسائلی است که به دوره مسئولیت این جریان بازمی‌گردد؛ دوره‌ای که نهضت آزادی مسئولیت دولت را بر عهده داشت. دلیل دوم، جایگاه شخصیتی مرحوم مهندس بازرگان بود. ایشان به‌عنوان یک شخصیت سیاسی، وزن و جایگاه درخور توجهی داشتند. به همین دلیل، پس از خروج نهضت آزادی از دولت نیز مواضع این جریان در قالب مواضع یک حزب سیاسی مطرح می‌شد و دیگر جایگاه و موقعیت سابق را نداشت. از آن پس، نهضت آزادی نیز مانند سایر احزاب و جریان‌های سیاسی بود و می‌توان درباره دیدگاه‌ها و عملکرد آن بحث و بررسی کرد. بنابراین، موضوع مواضع احزاب و جریان‌های سیاسی خارج از ساختار قدرت، با اختلاف‌نظرهایی که در درون ساختار سیاسی درباره جنگ و مذاکره وجود داشته، متفاوت است.

کل نهضت آزادی هم همین قرائت را داشت؟ مثلا مرحوم سحابی پدر و پسر هم همین خوانش را داشتند؟

به یاد دارم که برای بررسی این موضوع، نزد مرحوم عزت‌الله سحابی رفتم و با ایشان گفت‌وگو کردم. آقای سحابی به من گفتند که پس از آزادسازی خرمشهر، نزد مرحوم آیت‌الله هاشمی و دیگر مسئولان رفته و با آنها صحبت کرده‌اند. ایشان می‌گفتند که در آن گفت‌وگوها به این جمع‌بندی رسیده‌اند که نظام قصد دارد جنگ را به پایان برساند، اما دیگر امکان انجام این کار را ندارد.

ایشان همچنین توضیح می‌دادند که در جلسات و کنگره نهضت آزادی، از جمله در کنگره مورد بحث، این مسائل را مطرح کرده‌اند. بنابراین، در درون خود نهضت آزادی نیز درباره مسائل مربوط به دوره پس از آزادسازی خرمشهر اختلاف‌نظر وجود داشته است؛ از جمله اینکه آیا نظام می‌خواهد جنگ را پایان دهد و آیا اساسا امکان‌پذیر است که جنگ در آن مقطع خاتمه پیدا کند یا خیر. مرحوم عزت‌الله سحابی که در آن زمان نماینده مجلس نیز بودند، می‌گفتند به این نتیجه رسیده بودند که نظام می‌خواهد جنگ را پایان دهد، اما دیگر نمی‌تواند؛ زیرا متغیرهای دیگری وارد معادله شده بود. در مجموع، معتقدم موضوع نهضت آزادی را باید در همین چارچوب بررسی کرد. بیش از این بخواهیم به بحث ادامه بدهیم، به نظرم در شرایط فعلی و با توجه به روال بحثی که داریم، شاید طرح این موضوع ضرورت و موضوعیت چندانی نداشته باشد.

می‌خواهم از منظر تاریخ‌پژوهی و با تمرکز بر پیامدهای تصمیم‌گیری سیاسی در میانه جنگ، بحث را دنبال کنیم. اساسا در آن مقطع، چه نقاط قوت و ضعفی در فرایند تصمیم‌گیری وجود داشت؟ نهضت آزادی نیز با وجود تمام نواقص و انتقاداتی که به مواضعش وارد بود، معتقد بود قطع‌نامه ۵۹۸، اگرچه تأمین‌کننده تمام منافع ایران نبود، اما پذیرش آن ضرورتی برای پایان‌دادن به جنگ محسوب می‌شد. امروز نیز به نظر می‌رسد با شرایطی مواجه هستیم که از برخی جهات، شباهت‌هایی با آن مقطع تاریخی دارد. در فضای سیاسی کنونی نیز نوعی نگاه آرمان‌گرایانه وجود دارد. ما در دوران جنگ، شعارهایی مانند «جنگ، جنگ تا فتح بغداد» و سپس «جنگ، جنگ تا رفع فتنه از عالم» را مطرح می‌کردیم؛ درحالی‌که واقعیت‌های میدانی و سیاسی ممکن بود اقتضائات دیگری داشته باشند. اکنون نیز در شرایطی قرار داریم که طبیعتا هرگونه توافق احتمالی می‌تواند محل بحث، نقد و پرسش باشد؛ اما مسئله اصلی این است که از منظر ساختاری و با معیارهای تاریخ‌پژوهی جنگ، پیامدهای تصمیم‌گیری در دوران جنگ را چگونه باید بررسی کرد؟ در آن مقطع، چه نقاط قوت و ضعف یا غفلت‌هایی در فرایند تصمیم‌گیری وجود داشت و امروز چه درس‌هایی می‌توان از آن تجربه تاریخی برای اتخاذ تصمیم‌های مناسب‌تر گرفت؟

من همان زمان نیز در گفت‌وگویی که با آقای یزدی داشتم، به این موضوع پرداختم. به‌طورکلی، یک بحث داریم و آن بررسی مسائل در سطح کلی است؛ اما وقتی وارد مصادیق و موارد مشخص می‌شویم، موضوع متفاوت خواهد شد. ایشان درباره ادامه جنگ پس از آزادسازی خرمشهر موضع‌گیری داشتند. آقای یزدی نقل کرده بودند که در کنفرانسی در مراکش، پیشنهاد شده بود صندوقی برای کمک مالی به بازسازی ایران و عراق با پول اعراب، در نظر گرفته شده بود. من از ایشان پرسیدم آیا این موضوع را به‌عنوان یک خبر نقل می‌کنید و آن را قبول دارید؟ ایشان پاسخ دادند: بله. سپس این سؤال را مطرح کردم که اگر ما پس از آزادسازی خرمشهر، درحالی‌که در موقعیت برتر قرار داشتیم، چنین پیشنهادی را می‌پذیرفتیم، آیا خود شما به‌عنوان یک جریان سیاسی نمی‌گفتید که چرا درحالی‌که در موضع برتر قرار داشتیم، دست نیاز به سوی دیگران دراز کردیم و به‌جای حفظ آن موقعیت، پیشنهاد کمک مالی را پذیرفتیم؟ و ایشان سکوت کرد.

این سکوت برایتان چه معنایی داشت؟

می‌خواهم بگویم وقتی وارد مصادیق مشخص می‌شویم، بحث از نظر کلی و سیاسی متفاوت می‌شود. بنابراین، نمی‌توان صرفا در سطح کلی درباره مسائل اظهارنظر کرد و باید هر موضوع را به‌صورت جداگانه بررسی کرد. اما مسئله‌ای که شما اکنون مطرح می‌کنید چیست؟ می‌خواهید چه موضوعی را بررسی کنیم و این موضوع چه ارتباطی با آن گذشته و بحث نهضت آزادی دارد؟

مسئله دقیقا این است که نهضت آزادی، با وجود تمام نواقص و انتقاداتی که به مواضع آن وارد بود، در نهایت بر ضرورت پایان‌دادن به جنگ تأکید داشت و معتقد بود باید قطع‌نامه ۵۹۸ را پذیرفت. امروز نیز با جریان‌هایی مواجه هستیم که از مواضعی رادیکال و آرمان‌گرایانه دفاع می‌کنند؛ مواضعی مانند نابودی آمریکا یا خروج این کشور از تمام منطقه و طرح مطالباتی که تحقق آنها عملا دشوار یا ناممکن به نظر می‌رسد. این جریان‌ها گاه چنین مطالباتی را به‌عنوان پیش‌شرط یا دستاورد ضروری برای پایان‌دادن به جنگ مطرح می‌کنند. طبیعتا هر توافقی می‌تواند محل نقد و بررسی باشد؛ اما مسئله اصلی من این است که چرا ما از تجربه تاریخی خود درس نمی‌گیریم تا بتوانیم در مناسب‌ترین زمان، بهترین تصمیم ممکن را اتخاذ کنیم و کار به جایی نرسد که در سال ۱۳۶۷، در نامناسب‌ترین شرایط، ناچار به پذیرش تصمیمی شویم که عملا به ما تحمیل شده بود؟ به نظر می‌رسد امروز نیز در موقعیتی قرار گرفته‌ایم که شاید می‌توانستیم در ۲۸ خرداد امسال، با یک تفاهم‌نامه ۱۴ ماده‌ای، جنگ را به پایان برسانیم؛ اما نوعی نگاه آرمان‌گرایانه و تعمیم الگوهای تاریخی مانع از اتخاذ چنین تصمیمی شده است. آیا این همان مسئله‌ای نیست که در تجربه تاریخی گذشته نیز با آن مواجه بودیم؟

گزاره‌هایی که شما پشت سر هم مطرح می‌کنید، هرکدام به‌تنهایی محل بحث هستند. اینکه امروز عده‌ای چه دیدگاه‌هایی دارند، لزوما به این معنا نیست که بتوانیم آنها را با مواضع نهضت آزادی در گذشته مقایسه کنیم. برای نمونه، شعاری مانند «جنگ، جنگ تا رفع فتنه از عالم» را صرفا افراد افراطی مطرح نکردند؛ این شعار از سوی خود امام نیز مطرح شد. ماجرای آن چه بود؟ نهضت آزادی با استناد به قرآن، ادامه جنگ را زیر سؤال می‌برد. امام در برابر این استدلال موضع گرفتند و فرمودند که اگر بحث استناد به قرآن است، آیات دیگری نیز در قرآن وجود دارد که می‌توان به آنها استناد کرد؛ از جمله آیه مقابله تا رفع فتنه است که مبنای طرح شعار «جنگ، جنگ تا رفع فتنه از عالم» قرار گرفت. عده‌ای نیز در ادامه، این موضوع را بسط دادند.

بنابراین، این مسائل بخشی از مناقشات تاریخی همان دوره بوده است که باید در بستر زمانی و شرایط خاص خود بررسی شود. من معتقدم مقایسه شرایط کنونی با شرایط تاریخی، برای فهم دقیق مسائل، تا حدودی دشوار است. این مسئله صرفا به تاریخ معاصر ایران محدود نمی‌شود؛ حتی در بررسی تاریخ اسلام نیز با همین دشواری مواجه هستیم. نمی‌توان هر مسئله‌ای را که امروز با آن روبه‌رو هستیم، صرفا با استناد به یک نمونه تاریخی تحلیل کرد. به همین دلیل، معتقدم بهتر است درباره هریک از مسائل و مصادیق امروز به‌صورت مشخص بحث کنیم و ببینیم از منظر تاریخی چگونه می‌توان به آنها نگاه کرد و چه تجربه‌هایی در گذشته داشته‌ایم. به نظر من، این شیوه برای پیشبرد بحث منطقی‌تر است.

اگر قرار باشد بحث را بر همین مبنا دنبال کنیم، می‌خواهم به‌عنوان یک تاریخ‌پژوه حوزه جنگ این پرسش را مطرح کنم: اساسا تا چه اندازه می‌توان جنگ هشت‌ساله ایران و عراق را با جنگ ۱۲ روزه و جنگ ۴۰ روزه مقایسه کرد؟ آیا از نظر ماهیت جنگ، امکان چنین مقایسه‌ای وجود دارد؟

اساسا مسائل جنگ‌ها از دو بخش تشکیل می‌شوند. یک بخش، ثابت است که می‌توان از آن به‌عنوان منطق جنگ، مفهوم جنگ و خود استراتژی یاد کرد. بخش دیگر، متغیر است و به تغییراتی مربوط می‌شود که در شکل جنگ، شیوه‌ها و استراتژی‌های مورد استفاده برای دستیابی به اهداف مختلف ایجاد می‌شود. برای مثال، درباره همین پرسشی که مطرح کردید، معتقدم می‌توان وجوه تشابه و تفاوت جنگ ۱۲ روزه با جنگ ایران و عراق و همچنین جنگ ۴۰ روزه را بررسی کرد. اما اینکه کدام بخش از این مقایسه اهمیت بیشتری دارد، به مسئله‌ای بستگی دارد که شما درصدد بررسی آن هستید. مسئله من این است که میان وجوه تشابه و تفاوت، کدام‌یک اهمیت بیشتری دارد. به نظر من، تفاوت‌ها امری طبیعی هستند؛ زیرا قرار نیست جنگ‌های بعدی ایران دقیقا مشابه جنگ با عراق باشند. همان‌طورکه جنگ با عراق با جنگ شهریور ۱۳۲۰، که طی آن به ایران حمله و کشور اشغال شد، یکسان نبود، جنگ‌های بعدی نیز لزوما نباید شبیه جنگ ایران و عراق باشند.

چرا؟

زیرا با تحول فناوری، نخستین تأثیر آن در تغییر ماهیت جنگ آشکار می‌شود. برای مثال، هنگامی که هوش مصنوعی وارد عرصه می‌شود، بر ماهیت جنگ تأثیر می‌گذارد و شکل آن را تغییر می‌دهد. بنابراین، تفاوت جنگ‌ها امری طبیعی است. اما به نظر من، وجوه تشابه اهمیت بیشتری دارند؛ زیرا از نظر درس‌آموزی و استخراج تجربه‌های تاریخی، تشابهات اهمیت بیشتری نسبت به تفاوت‌ها دارند. در این چارچوب، معتقدم مهم‌ترین وجه تشابه جنگ ۱۲ روزه و ۴۰ روزه با جنگ ایران و عراق، مسئله غافلگیری است.

ولی پس از سه دهه تجربه جنگ و برخورداری ایران از قدرت و حضور منطقه‌ای، این پرسش همچنان وجود دارد که چرا با وجود تمام ظرفیت‌ها و آمادگی‌ها، با غافلگیری مواجه شدیم؟ چرا در جنگ با عراق، در شرایطی که ضعیف بودیم، غافلگیر شدیم و در برابر جنگ اسرائیل نیز با وجود اینکه پس از سه دهه به قدرت منطقه‌ای تبدیل شده بودیم، بار دیگر غافلگیری اتفاق افتاد؟

به نظر من، این پرسش اهمیت زیادی دارد. چرا این مسئله مهم است؟ معتقدم مهم‌ترین پیامد غافلگیری در جنگ این است که شما را در موضع انفعال قرار می‌دهد. به این نکته توجه داشته باشید؛ زیرا ممکن است بعدا نیز به آن بازگردیم. غافلگیری باعث می‌شود اهداف جنگ تحت تأثیر اهداف تجاوز قرار بگیرد؛ یعنی اهداف متجاوز بر روند تعیین و تحقق اهداف جنگ تأثیر بگذارد.

ادامه در صفحه ۳